1

بسم الله الرحمن الرحیم



الحمدلله در بستان سلامت است بعد مقوله شوق و فوق بر آن نسبت بهجت جمعیت خاطر

نموده مشفق مهربان اشرف الکبیر با جمعیت رسید پیش از آنکه بیاید از ده در سویدای دل رسانید چون مضمونش ا

مملو از معنیهای عاقبت مآل و کارآگهی بیان بود موجب افزایش انبساط گردید در باب الغرض بخیر و خوبی

لکن آنها را در دستور اصلاح خواهند شد در دلها است و آنچه از زبان آنها قلمی تهنیت رسیدن قیصر به برشند آباد

ترقیم ساخته بودند از آنجا درست دلم این معنی از موجبات فعالهای در باب آنچه ها نیست اولیای

نجات به باکان الحمد لله هم مبارک باد نسبت و نخیره موجب فرد علیحده فرستاده شد بعد چون

فیمابین متحاوز و مغایرت نیست دانسته زیاده حشمت شامل حال باد

برادر مهربان مجمع الاخلاق فراوان سلامت   بعد شوق ملاقات طرب افزا بر ابراز خاطر پرداخته

می‌آید که بمبلغ اینکه در زمان انتظار چهره حصول افروخته سرور و بشرح ساخت اینجا از کثرت

خورمی و خورسندی از رسیدن رقیمه بلیغه مرشدآباد بنوک قلم دلاله بوده بر طریق دل

بستگیهای فوری فی الحقیقت خواهد بود سپاس بیقیاس سبحانه را دریافت مژده آگهی آن

چندان ابتهاج باطن بهم رسانید از الفاظ تحریر افزود است سبب حقیقی ربیع را

موجب دست داد مواصلت یکدیگر تواند بود بمعرض ظهور جلوه گر سازد ترقیات تا اوان

این ماسول با رقام رقایم خیریت شمایم خورسندل و خوشنود بسکینه باشند زیاده چه

لکافه جمعیت و الفراح همیشه باد

عرضداشت غلام عقیدت التیام بعد الاستمعار رخصت از جناب فلک انتساب بمقارن

خیریت در بلده مرشدآباد رسیده بنقد سوی تنکهان جناب بجای منعایان دائم ظل جلاله

شرف سرمدی اندوخت در این اثنا بمقتضای بشریت قسمی لعجوبت عارضه تحلیله تالم

دستمله سند حقیقی جان محبوب اشتیاق نتوان است عرض نمود چنانچه در کثیر الایام بکرم

شابه حقیقی و فضل آن محبت علیه فرحی کمال حاصل نمود بتقدیم شرایط سپاس اشتغال

دارد چون کلام از بدو فطرت منحصر حب الحبیب افضال آن سده سراپا منزل بر چه

درباره پرداخته نوازی و پرورش پروازی معروض دارد تحصیل حاصل خواهد بود

زیاده عداد است نیر آفتاب عدد ایام از خاور ما لا یزال تا دور قسم ساطع و درخشان باد

خالقا حی شفیق مهربان سلامت از اثر اشتیاق ملاقات حرف انتهاء از حوصله

تحریر للتعد و تحصیل است لاجرم اظهار ضمیر نمود تخمیر بیافته می آید مفاوضه دلکشای در زمان

با شتن شان وصول آن شرح اشتمال نمود دل خصوصیت منزل را مملو از مسرت بیاندازه

ساخت اینجه بر قاعده مخالصت و وداد بسیار کبار رسیدن فقیر بلده حرسند آباد

و قوم خامه انجام بود چنین ظهور الجمیع به نیرو افضال و نتیجه لا محبه و انی از مهربان است اوقعه

تقدس لطاحب نیز بسیار کبار کنا ما الحمد الله از رسیم ده عافیت احوال خیر باب

بسلفتکم ریاضی

شکفتگی ریاض باطن بهم رسید بایدست که مسبب الاسباب لطیفه برانگیزد که موجب

حصول ما مول خاطر وفاق این مشتاق که در جار بهمین وتیره بتحریر نمایانی خیریت حقایق

نشاط افزای طلب اخلاص علایق بیننده باشند زیاده شوق است و بس

عموما حبی معدن لطف فروان سلامت بعد ربط تکلیفات رسمی و تواضعات حسبی مشهور ضمیر منیر

نمود می آید نفحه گلشن مهربانی یعنی صحیفه عنبرین طرب مملو در خوشترین زمان رسید مشام

ایقان یکرا بنکهت مشکین ساخت و مضامین مهرآگین آن مشحون بعبارات درست دلاویز است از

رسیدن بجا خبر در بلده مرشد آباد بود بر تقاضای توجه باطنی اختصاص و اقتباس نمود چون صحور پذیر

اسمع [illegible] از فضل القسمان و نتیجه دعاهای آن معدن لطف است بنا علیه دایم الدوام قات

لبهای [illegible] کارساز بر ابتهاج ذکر جمیل اشفاق موفوره آن معدن الطاف مشغول و مشغوف

بیناکر چه از اوراه شنیدن التقیا بنا چیه راده چیره ورفع خلشهای شوایب حکله وراده

مسلم رهکای المطلوب ...... الیس از آن مجال در یافت خبر تحقیق رقم پذیر خامه عاطفت نشیم بود

الحمد الله و امتنان در این دو لحظه هر چند نسبت بصحت سر کار راست و موافق اید موجب حصول انواع مسرت شریف

و باعث سعد ابتهاج لطیف خاطر گوید نامه بحضور ارقام نماید

خانم جانم از هر چه تصور کنند از آن بهتر من بسلامت هستم اگر شمه از شوق دل و کشش

انجذاب باطن بتقریر زبان خامه بحواله نمایم لیکن چون قلم نامحرم اسرار نیافتم لاجرم بدریافت

صفای ضمیر مهر نشان آن ملکه مهربان را از کیفیت حقایق ما لم از حرف ننوشته میخوانند باز داشته

باین بیت اکتفا نمود   چه نامه و چه پیامی برو بگو قاصد   که نیم جان شده ام بی تو

این جواب مرسلت لازم از اخلاص مند بها اندازد تا حصول مواصلت فی المعاشرت

مترشح خبر قلم عبارت از الجواب یار ادری باشد همیشه طراوت بخشنده باشند

خدایا اتحاد صحیح نخواهد بعد زیاله بخیر شوق چه نگارد الهی در همه جا و همه حال بنصرت و

کار آید دارا و توفیق یار اودر بها کراست کنار و مراتب جمعیت و مکنت رسانا

بخدمت بهیه شد انند دالس صاحب از بنده نیکو و از جانب قبله گاه سلام رسانند و خود نیز

دلحالی عزیز

دیگاری زید عمرو دلالت مطالعه نمایند چنین روز تنگ و قاصد بی‌آبی درنگ بعد از خط محلی حبیب مقصر مانند از

این مبلغ هیچ در دل نیارند همین آیین از نامه و پیام یار آورند تا شنید نه نامه شغف است و بس

رسید نامه الا حبیبه نقش رخش   بنام مردم دیده بدیده ام پیوست

میرزا صاحب مشفق مهربان سلامت بعد اتحاف گلدسته نیاز آرزوی گرامی مواصلت مشفقت طراز

خزیدی بر آن متصور نیست یک شوق خاطر شفقت مظاهر میدارد الحمد لله والمنه هنگامیکه برابر باد

در هوای سیر و شکار اخبار خیریت آثار در پرواز بود گرامی نامه مرحمت شمامه با چهل قفس دراج

هر حرفش از کمال عدم حیث بر آن تنگ خنده شیرین لبان نکته سنجی که در دهر راحت فرح‌افزا این

گرفتار کمند از تنهایی بدام شکر و احسان آورد در خور این مراتب اگر هم سر مو زبان گردد سر مو

از عهده آن نتوان برآمد و از زبان قلم مو بر آید آنچه ترتیب شوق نامجات مندرج بود

بحسب ظاهر منقطع‌ام از یاد غافل نیست صمیم القلب یحدث الی القلب واقع است اگر به رسم

صورت قصورات بین جان بین واقع خواهد بود الهی الاحب مهربان طاقی از اکمال مستمند ان

بوده یا همیشه سرشار داشته‌اند که ازین توضیح گراست کنانکن مبلغ پنجاه روپیه برای

خرید چوب و کهپریل قبرستان بعضی منجمله آن ده روپیه حواله کلالان نموده چهل روپیه برای

خرید چوب داشته است چون این ایام خرید چوب نیست بیبهای گران بهم میرسد ازین جهت تعویق

نموده ان شاء الله تعالی بعد انقضای برسات خرید خواهد نمود تولا همین و تیره برنج گرداند قلم آیا

برانش دل میرزده باشند خاریا از همه جانب نخواهد بود تا که چه بار قائم در آید

ملاذ دوستان معاذ مخلصان سلامت اشتیاق دریافت میعاد صلت واریف البهجت بمرتبت الیست آیا

سمت از آن بر رستی یاری خانه مقطوع اللسان بمعرض بیان آورده از قبل شمار اقطار امطار

بلدان و مکان بیرون است لاچار ازین مراتب لوجدان ضمیر منیر حواله نموده قلم

شکسته رقم صحیفه پرداز با آنکه نیازمندی‌ها اندازه روز نیست بسیار گرامی بلند بوده نسبت

به ذکر خیر سامی بپهاز در سلسله جان ناصر معین ذات تجسد صفات بعضی با انواع شتافته

و نشاط تا بر همکان مقصود رساند بمراتب عظیم و مارب برای کامیاران و مخلصان یک

و دور را بنویس الجمع

وارد در راه نمود بر اینجمیع حضرت سامی سرور و بهجت کنار ما معلوم از حضرات ایلچی و اتفاق گرامی گشت

محبت بار ربان صحیفه از بیان بهجت معلوم عاقلان شده تا نیابت محبت کثیر الراحت متعلق شفقت

نامجات و اعلام کار و خدمات مضمون لطف مشحون تحقیق شد زیاده چه تصدیع نماید

راجه صاحب مهربان قدردان مظهر کرم بیکران دام الطافه

بعد از اظهار اشتیاق و تمنای حصول اوقات صحبت فرح بخش البرکت مقصد مهین و

مدعای برین است که مفتوح ضمیر فیض تصویر میدارد که چون با استمداد رقیم کواکب

حالات که از آن فرمایش خاطر الطاف مظاهر نوازند شده بسعادت الظهور آمده و نامه برجای

از دیار محروسه بست جلوه و چشمت سامی که دایه انتقاد است هلت بوقوع نمی آید لهذا پیگیر به ارقام

راو صاحب شفیق مهربان راو شناب رای اشفاق مآب رفتار اخلاص مآل همایی الحال و

کیفیت رویه اینجانب بسراو بعاله مرقوم نموده فعلا از رقیم ایشان با حقیقت انهای

و هو بدا خواهد کرد نوع وقوع از الطاف بیکناف آن گشت موافق آن توجه شریف در حصول

مطلب تحقیقه مصروف شود از اشتهار و انتفاق سیف کامیاب شده تا مدت العمر رهین

منت بی‌شمار باشند محرره مدام باد

ملاذ دوستان سلامت اشتیاق ملاقات بهجت آیات و التواق صحبت مسرت سمات بحدیست

که لسان بنان ارباب بیان بیان آن در عبارت نیان سازد یا بیاری کلک دو زبان

بر لکاله بیان تحریر نماید وجدان این مبرع را حواله ضمیر منیر آنمهربان که دانای اسرار ضمایر است نموده

دل‌نشین بمطالب می‌پردازد ایام مدید و زمان بعید گذشته که بیک نسیم از بساتین گلزار

انحای وریاحین مرغزار وداد یعنی صحیفه شریفه و نمیقه تحفه محتوی بر احوال خیریت مآل خود را

فرستاده مشام سالکان افتراق و دماغ بکتاد دلان فراق معطر و معنبر ساخته

دل در دایره التهاب و دیده در چشم خانه اشکناب بیشتر امیدوارست که بطی مانیفا

که سر رشته تعمیم و تحقیق معطوف بر حقایق خیریات خود و هندول داشته بتعمیر دکان سهام مهجوری

دامنکان ناوک دوری را رونق الابصار و انوار نماید زیاده چه نگاشته آید

شکایت روزگار کجرفتار و حکایت سستی طالع ناسازگار تا چند بر نگارد بیست

و هفتم شهر شوال روز دوشنبه حضرت قبله‌گاهی نور الله مرقده بمقتضای کریمه کل نفس ذائقة الموت

رخصت اقامت از خاکدان فانی بر بسته متوجه دار الملک بقا شدند عاجز را با برادران

دیگر بیکس و یتیم گذاشتند نظر بوقوعه این حادثه جگرسوز دنیا بچشم عاجز تاریک و

رشتهٔ حیات از موی باریکتر مینماید و حالتیکه از استیلای غم و الم بر عاجز میگذرد شرح

شمهٔ از آن نمیتوان الله او سبحانه تعالی با مصیبت زدگان نعمت صبر و شکیب کرامت فرمایاد

و آن مرحوم مغفور را غریق لجهٔ رحمت گرداناد زیاده چه

رفعت و معالی پناه خان لطفعلی خان بشمول الطاف شاهنشاهی باشند

چون پرگنه بهاگلپور بشبس رفته واقع شد که مال آباری آن منظور نظر است لهذا مقرر نموده شد

که زمین بنجر زراعه سنوات با رعایا هر قدر کشتکاری نمایند سال اول خرانه معاف و سال دویم

ربع و از سال سیوم نصف محصول بابتها و نصف در کار گرفته شود و هیچ وقت تخلف ازین قرار

داد بسمات بنیاد لهذا قلمی میگردد که رعایا اطراف و جوانب را بسمات ساخته بموجب مسطور

الصدر قبول نمایند دلها مشغول زراعت کنانید و در اینماه نحوی جهد بلیغ و حسن سلوک

بکار برند اینکه حسب زمین افتاده نماند بتاریخ شانزدهم شهر شوال المعظم

راجه صاحب مشفق مهربان کرم فرمای سلامت   شعر حال ما اسیران سر

بستهٔ پیچیدگی است   بی عنوان پیش از کشودن خواهند مکتوب را سر رشتهٔ خلوص از جانبین

فیما بین اصدقای صفا کیش انضباط پذیرفته بهمه حال مستحکم است توقع توجه دریا در بهاران

پیش نهاد خاطر احباب صداقت نشیم اعتبار دوستان بهیه بهگوان داس که از مدتها با قبله گاهی

سلکیه یارانیت و لعقر بر فاقت و تجارت لوط بعد ازان مکرم از نو بهیار ایشان اطلاع دارند

بدست او نیز رقیمه الوداد بهره اندوز خدمت خواهد شد هر قدر توجه بر یافت و رعایت

احوال ایشان را مبذول خواهد داشت موجب امتنان خواهد بود متوجه شدن در حق اینچنین کس

کار الصاحب قدر شناس است و سبب ایام دولت و کامرانی موید و مخلد باد صهصهصه

قدرتی که قدرت کامله اش گوهر گران مایه انسان را در صدف زمانه روشنائی

آب و تاب دنیائی وافر اساس ساخته در سلک وجود کشید آن گوهر دریای عطوفت و لطف خلق و مجموعه

رافت و اشفاق دیباچه کتاب آدمیت و غازه چهره اهلیت فلان را زینت افزای افسر

شمار روشن ستاره مایه کفاکار مخلص حقیقی که گوهر ضمیر را برشته الخلاص بی ریا کشیده گوهر نثار مدعا

بیکفه از [illegible] لولوی پر امید جلوه گر شدن گوهر فرزند سعادتمند از صدف مراد دوستان را

از گوهر امانت جیب و کنار پر کنند و گلشن از روی زین تهنیت بهار آثار گل گل شگفته و شاداب

بهشت در تماشای حجاب جلوه فردوس گشته و خامه دو زبان در تعداد این مژده الکن زبان و عاجز البیان است

الله تعالی آن در یکتای دریای سعادت را نور افزای دیده و دل آن مایه فطانت کرده بهار گلکار

و گلشن نام خیر خلائق از تشریف عمر جاوید طراز آن گل شاخچه نو چیده نخلچه سالکان والسلام

عرضداشت خانه زاد دولتخواه رام ناصیه عقیدت بر زمین ارادت

بعرض محرمان سده سنیه دولت و محفل نشینان پیشگاه جاه و عظمت صاحب و قبله دو جهانی

کعبهٔ افضال مجد و بندگان بیگم صاحبه و قبله مدظلها میرساند شقهٔ عطوفت بالقاب باساه محرر شعبان و خیری در

اینجا رسیده بخوبی که از راجه رگهوجی بهونسله الفقات شده بعضی بحضور جناب عالمیان مآب

معروض داشتن موجب دریافت حالیه خواهد شد و هم صاحبان عالیشان بعرض اشرف خواهند

در آورد و نیلو پندت نام وکیل طرف راجه مذکور که از رشتهٔ سلوک و اتحاد همراه خانم عز الله

باستان بوس حالیا شتافت عرض معروض خواهد نمود امیدوار است که به نیروی اقبال لایزال

هر چند این خلش سریع الزوال هیچ نوازند و اسباب رفاهیت احوال خلایق بنوعی که باید بر

ادرک بسیار

قبلهٔ دو جهان خداوندگار نعمت یکان مدظلهم العالی بعد تقدیم تسلیمات

الوف معروض ضمیر انور میدارد که درین زمان میمنت قرین نصرت اقتران صفحهٔ زمین را نضارت

سرور در سر و لعبه زمان سرمایهٔ فرخندگی اولیای دولت ابد پیوند بهمین ظفر و منصور شدن

بندگان انفیل خدایگان و هزیمت و نصرت کرده تفاوت بسیار شده مخذولان را باعث خلش

گوشمال الصور شده بعد کوشش خزده یونس عضید نمند را لیخ الاختفا محلو تغمه اصناف تهنیت

و ناکامی و با حسن

ونثار غائبانه و باطن ارادت موطن عقیدت منشان نتیجهٔ نهار بیچون هزاران هزار رحمت جاوید باد

کوکبهٔ حمد و شکر افضال به وصال حقیقی ارفیع اقبال مسند خرام مواکب انجم ثواقب بند و صلالت ادبار

رتا ملحان الانقیاد نکوهیده اعمال گشته غلام مخصوص التیام بعد ادای سجدات سپاس بیا قیاس این

موهبت حضرت واهب متعال ادای تهنیت و کورنشات مبارکباد بجای آرد و نذر بموجب

فرد علیحده تبلیغ نموده امیدوار است که بنظر خورشید منظر خواهد گذشت تا پایه جدا ادب نشست

پیر و مرشد حقیقی مد ظله العالی بعد تقدیم کورنش معروض ضمیر الهام میدارد که بقدوم خجسته

فرخنده عنوان عید مبارک رمضان که باعث انبساط و انشراح عالم و عالمیان و والسلام تزاید

عمر و اقبال ابد اقتران غلام آداب تهنیت اخلاص عبودیت بجا آورده از درگاه

ایزد ذوالجلال مسئول است که این عید عشرت تمهید را با حسنات و مثوبات بذات

فائض البرکات پرستاران آستان سینه دولت خجسته و میمون گرداناد بحرمة النبی و آله الامجاد

زهی عید سعید تمهید میمنت نشان مبارک رمضان که از مهب نسیم راحت

صاحب مشفق مهربان سلامت بعد از ابراز قواعد اخلاص و اشتیاق دلبستگی

و پس از طراز مراسم اختصاص و اذواق یکجهتی مشهود ضمیر فیض پذیر بیکفا [illegible] آرزومندی

بدریافت سعادت ملاقات ترجمت به اینها بر ستیاری بیان و در ادای آن قدم

نتوان نهاد یا بسیاری نتیان بیان توان که پس دعا از همه چیز بهتر است

[illegible] اختصار نمایم الله تعالی اسباب دریافت بهجت باشد مهیا گرداناد بمنه و کرمه والسلام

صاحب مهربان مخلصان سلامت از شوق مواصلت لازم همت

چه نویسد که هر قدر در ادای آن نوشته شود یکی از هزار و اندکی از بسیار نخواهد بود

پس بهتر است که این هیچ را حواله ضمیر آگهی بنیان کرد که دانای اسرار نهان دلهای مشتاق نیست

واگذاشته بعد عایبکراید در این ایام عنایت نامه که نزدیک بتعلقات پرتو افکن

وصول بهجت گردید ممنون مهربانیها مقرر ساخت که این یار او [illegible] چه

کوته مرلفار در برخی از آن دوری طرز ان نمیگنجد و ... بنیان جمعیت و طواه

که است فرمایند و زبرو حجاب مغارقت از میان بردارد و مکتوب از برای دلجو

لها الشرف

نگاشته بعقد بیان رسانیده و آنچه لازم بود بگذارش آن پرداخت چنانچه

از روی جواب آن معلوم رای صواب نما خواهد گشت از برهم زدگی بتقدیر طلب تشخیص انجار

هر روز صحبت تازه و هر شب شکوه بی اندازه است تعجب تمام دست داده با وصول

اینهمه چه شد وکیل هنوز روز اول است نظر بر اینجمیع آنچه بر ذات مبارک رسید تحریر

یافته بعرض رسید نمیدانند این زن هست تا یک بر طرف خواهد شد ایزد قاسم الارزاق در حق

این جماعت چه خواسته است بر صدا برخاسته از لوازم حالات انیس مشقوق بیان باشد

و مشتاقان دانند که چه بارها مرقوم در آید

تأییدات ربانی و توفیقات سبحانی قرین حال خجسته مآل ملقب مهربان معاذ

دوستان باد بعد شرح شوق حد النهایت بمشهود خاطر انجام مآثر میدارد حیث اتفاق ملاقات

صوری میان نیامده از انجا ارتباط معنوی از روز نخست بین القلوب اساس یافته

در این صورت معنوی که بحکم از دل بدلها بروی کار می آید قرب روحانی اگر

ست میان من و دوست چه تفاوت کند اربعید بکاری باشد بهر جای چون

از صادر و وارد مسموع گردیده از طبیعت آن مهربان لشکار دوست فلک قدر شده اقوی الکرامی

ببرزه همت یار یک تفحص بحری بسیار دارند نهایت دوستدار یک دست بحری که

دریای گذشته بر کنک تغافل طایر کهنه بمقتضای هم جنسی قلبی مصحوب خانم محمد مهر شکار تربیت

آن مهربان فرستاده بقینکه در وقت پرواز اشتیاق ظاهری مرا بیاد آن مشفق خواهد

داد باری بس با بقی هوس

گرامی برادر عزیزتر من سلمه ربه بعد لقا ملاقات بهجت آیات مسرت سمات

افزون از حد نگارش رقیمه تسکین خاطر اخوت مآثر بار رقیمه بجهت بشارت شمیمه در جواب تحا

دوستدار مبر توقیعه صواب مسرت شمول افروخته باعث انشراح الفوج خاطر گردید شوق

محبت لازم اهمیت زیاده از آن است که در این مختصرات گنجایش پذیر تواند شد

الله تعالی ملاقات گرامی را همیشه بآرزوی تمام در وظایف صبح و شام مسئلت

نموده بتوقع حصول آن اکسیر گفتار در باب مهر کهدی ارم قوم قلمی گردیده بود

محب دیرین خلت کیش مومی الیه بحسب اهمال ملتفت لیکن چون قریب پانصد روپیه

در تکلیف بتجارت

در سلک برات تجارت داخله بود هنوز از انجا نرسیده است آمدن هومی الاه موقوف مانده

انشاء الله تعالی اگر در شهر شعبان مبلغ مرقوم بر سرکار اله رواند نمایند والا در ماه مبارک

خود حرکت کردن نمیتواند بعد ماه مبارک در انجا رسیده بدیدار مسرت آثار شما نایز و مسرور

حاصل خواهیم نمود تا وقت ارسال از خود مشتاق تصور نموده بارقام حالات خیریت و مسرت آیات

مسرور میکرده باشند زیاده چه تصدیعه دهد والسلام

همواره مدارج دولت و اقبال و مراتب جاه و جلال صاحب مهربان من چون زمان

بخت و ثبات مانیز و اوان عیش و کامرانی در تصاعد و تزاید باد مکتوب مرغوب دلنشین مرسله

تفقد اسلوب رنگین اثر در ضمن اینها نقش دفتری از لکهنؤ بجناب هندریچ و در ذیل

عبارتش طوماری از مراتب عاطفت محتوی بود رسید خاطر مبتهج مسرور و محظوظ گردانید

مترصد از کمال شفقت و اخلاص و متوقع از نهایت التفات و اختصاص آنست که همچنین

بارسال مکاتبات نامی این گوشه پیرا از خبر خیریت اثر خشتم در ارسال و بعد نامه

روح پرور خود نور افزای دیده و سرور بخش دل باشند زیاده چه بتحریر در آرد

بوستان ارای کاینات را باد خزان شنهه و کلمات در بهار قدرت

همکامله اش لا انسیت و رونق افزای صحیفات هیچ ذوی الفضائل نکمة ذات

بر صفات او نگاه بند به ریاض و گلهای آبیاری آن نهال دوحه گلستان محبت و موت

گزین ثمره بار خلت و صداقت را از باد صرصر آفات دوران در حفظ امان داشته

مشمر و مبهر داراد بعد از گلدسته بندی بیان اشتیاق ملاقات بهجت آیات و پس از

چمن طرازی دیدار فرحت آثار مشهود خاطر تقوی مظاهر میگرداند که عندلیب نغمه پرداز بهار بوستان

وداد و بلبل سخن طراز گلستان اتحاد یعنی نامه مشکین شمامه آنمهربان چون نسیم صبح گاهی

رسیده بهار افزای گلشن دوستی که بر غنچه دل اخلاص منزل رسیده بود نش و البته اهتزاز

آن باد بهاری بعد چون گل شکفت و شکر یارآوری بزبان حال گفت و خوش حال

آن دوست کو دوستان را غذای دل راحت جان فرستد گر خواهم از

قلمه چند از توصیف کلمات رنگین و دو سه فقره از تعریف نکات عنبرآگین

بنحریر آرم کی انجا و نامه زبان خامه کجا این وسعت و قدرت دارد با غاز دینرح

اتمام آن بپردازد

اتمام آن بپردازد سبحان الله کاغذ را مرصع کاری کردن و قلم را جوهردار نمودن همین

معنی دارد نامه نسبت چه چمن است که گلهای رنگین از عبارت بهارترین شکفته و

گلشنی است که غنچه های معانی در رگ برگ حروفش نهفته مد الفش چون سرو جویبار

قد کشیده و حلقه های حروفش چون سنبل زلف خوبان پیچ پیچ که بیاض سفیدی بین السطورش

گلستان واله و نقطه های نور ریز نورانیش چون شکوفه های گل خورشید حق اینکه عبارت

مستانه شعر نقش مبالغات شاعرانه از توصیف عذر آرد ؏ ای پیر تو آینه جان

نامه تو وای نور نظر بیاض جامه تو از دیده نثار میرود از دیده حسرت

این جامه توصیف است نه نامه تو ز دیده چه

قبله کونین و کعبه حرمین و بانی النعم صاحب مرحلت آن سیع بعد ادای آداب نیک و ابلاغ تسلیمات

مراقب که سرمایه سعادت دارین و لایق الاستغفار است معروض میدارد که بتاریخ ششم شهر رمضان المبارک

قطع الطریقان با کشتیهای لعفر تاخت آورده آنچه اسباب لاهیت بعد همه را بغارت بردند چنین

حالات بر لغو و دلتنگان می گیرد از لوث آن نوشتن و پایه نوشتن عاجز و حیران وا زبانان

محتاج بسرکوبست زیاده اخبار از حد استغفار فوق العبارتست بنابر تحفظ حرز کشت زیاده جرئت نمی‌نماید

صاحب مشفق مهربان سلامت اشتیاق ملاقات بمرتبه‌ایست که بطومار در اید

و شوق دیدار بمرتبه‌ایست که قلم باظهار آن زبان کشاید لهذا وجدان امینی را موقوف بضمیر همه دان

آن اشفاق محبان داشته بارقام مدعای بیگانه را جواب حسب الله حال لیفقد را بمجرد رسیدن

معروض جناب عالی که اشنید سر رشته خوشی و قراری هر چند زودتر برسد بهتر است و از نجابت دل محبت منزل

از دیدن ملت دیدار فرصت بار یعقوب و حالا از خود محرک سلسلهٔ محبت که بمرتبه اخلاص

بدرجه عیار رسانیده اند ترصد آنست که این رویه مرضیه همیشه مسلوک باشد و در اخلاص سکه

اختصاص مسلوک گشته تا بهار و خزان در بوستان جهان آمد و رفت گلشن همیشه بهار

عمر و دولت آن انتظار از رفت خزان مصون مانده بهار افزا باد والسلام

جان مهربانم انتظار سلامت چه لکن او از اشتیاق شوق را مانند کلامی

خو بهار حدیر و نهایتی نبود ناچار خود را از آن وادی باز داشته بمدعای بیگانه را قبل از

ین مرقوم خامه مودت [illegible] رسیده باشد در اینوقت بر حرز ده ترقیبان خالفاتی امید که مخلصان

بملازم گلستان

12

آنکه از دوستان سامع افروز خبر خلاف گشته عالم عالم سرمایه نشاط و کامرانی حاصل

کرده اند و این دامن گلهای نشاط مانا چیده بعنایت الهی امیدوار است که چنانچه سامع باصفای

علوم دارابع سلسله علیه اسلامیه بهره ور شده باصره نیز بمعاینه جاه جلال ایشان دوام رفیع

از دل دوستان نخواهد و خطر دشمنان کاهد هرگاه که از انجا مجبور است بمقتضای ضعف و پیری

و ناسپاری آب و هوای صوبه بنگاله اردو پیوسته دراین ملک مریض می باشد چشم داشت از

دوستان شفیق اند الله

مهاراجه صاحب فیاض و فیض رسان مظهر کرم و معدن احسان دام لطفه

بعد استدعای ازدیاد عمر و اقبال و افزونی شوکت و حشمت و جلال پرتو انداز آیینه رای جهان

آرای میشود اگرچه بحسب ظاهر در ترسیل رسایل الفت بیان آمدن خاطر مستفیضان انجمن حلاوت نشین

قصور و تقاعد است اما با حاکم البقاء جاه و حشمت و خلوص عقیدت و محبت می رسد همواره در حضرت

مستجاب الدعوات مسئول استدعای انضمام بالتماس راو صاحب مشفق مهربان راو ستاب رای بر

ضمیر مهر تنویر خواهد بود اکنون حقایق حالات و نکبت صوبه بعضی بر او بعد الکه

نموده بگذارش ایشان بپیرایه انکشاف خواهد یافت توقع از کرم عمیم آنست

بر وفق آن توجه کثیره در صورت پذیری مطلب حقیر هنروک شعار از امداد و اعانت

گرامی قاصر مدعا نشده تا زینک مرهون احسان بیکران باشد تا هنگامه بهار خیابانیده

لاله رخان گلگذار است نشاط فضا افزای روزگار است چهره شاهد دولت پایدار باد

ملاذ محبان معاذ دوستان سلامت کثرت آرزومندی دریافت

صحبت و اینجا و افراط اشتیاق حصول می مواصلت لازم الحسرت

ا بیان قلم ان افزون

از بیان شمه‌ای افزون از احاطهٔ رسای تصور و خیال و نگارش اندکی از آن
بیرون از حیطهٔ گنجایش و تفصیل و اجمال است و هر لحظه و هر لمحه دل محبت منزل را
برنگی در طلبیدن وا میدارد که نه لسان زبان خامه را طاقت تقریر و تحریر احوال
نظیر باشد در هر حال ازانکه تصدیع چون رساین آرزو است تصور بپاید منیر بهر لهذا
وجدان این معنی را دریافت ضمیر اشراق تخمیر حواله نموده بمطالب میپردازد که عندلیب شیرین
زبان گلستان وداد و بلبل شکرین بیان بوستان اتحاد غنچهٔ شگفتگی افزای
خاطر دوستان و نهال طرب ادب پیرای دل مخلصان گلدستهٔ رنگین لب فکر و خیال
نسیم عنبر شمیم نازک بخش حدایق آگاهی یعنی نامهٔ عطوفت شمامه که بعد از مدت مدید
رقم پذیر خامهٔ شفقت علامه شده بود در هنگام انتظاری اخبار خیریت آثار
رسید و از حصول بشارات ما بنای شمول آن مشام جان مشتاقان کامیاب سرور تازه
و بهره‌مند خرمی بی‌اندازه گردید ع گلزار رسید و غنچهٔ باغ دلم شگفت
مارا پیام دوست نسیم بهار شد آنچه از انتظار رسیدن رقایم بیان مرقوم قلم قسم

طراز که دیده از بین محبت تبیان برنا گفتن آن تصور فرمایند مخلص در اینمدت چون زبان
از ارباب ارسالات و ترتیب مکاتبات معاف بود اکنون رسیدن شان بسبب بعید
مسافت خواهد بود از مقدمات

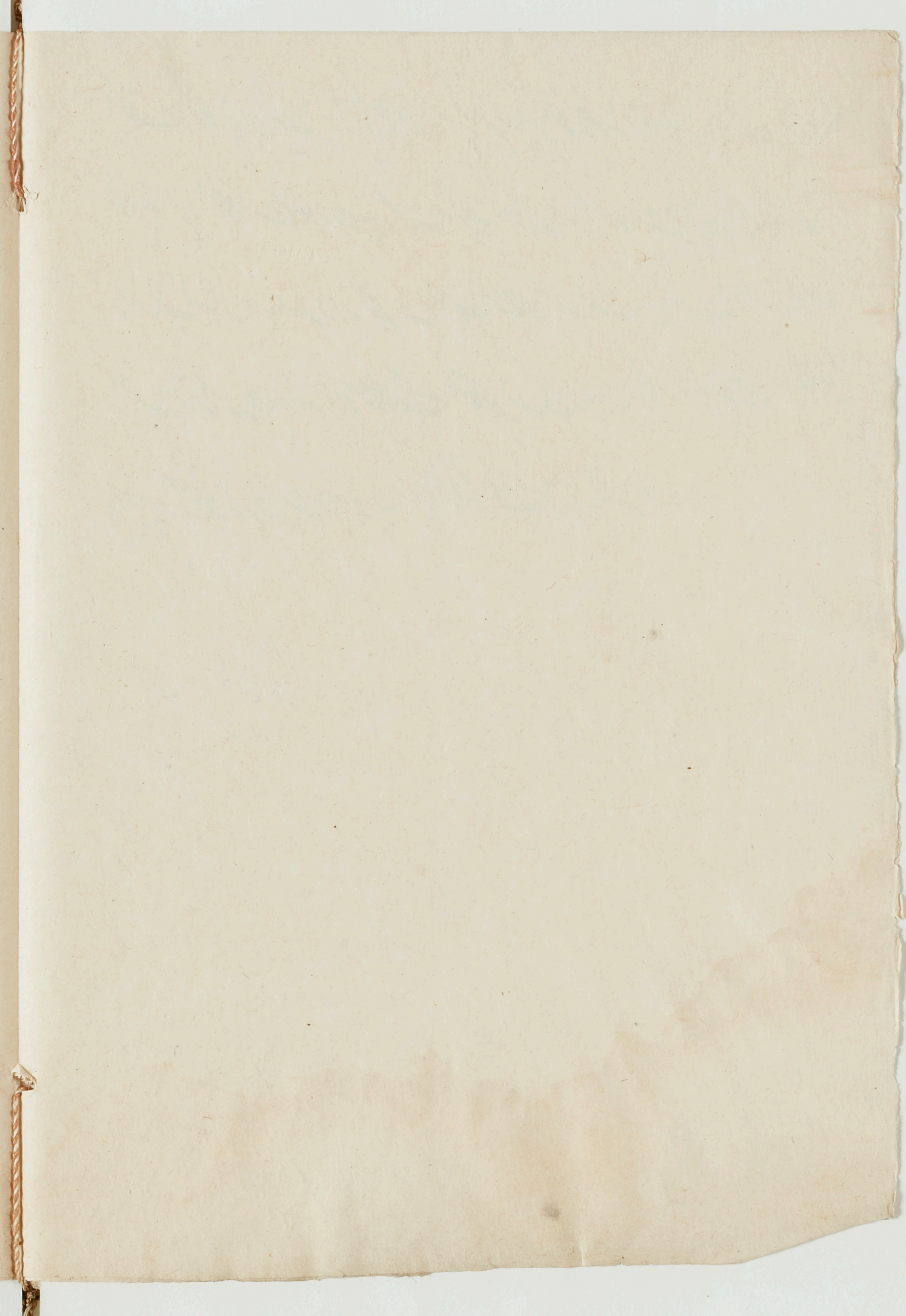
افراط آرزوی لحاظ الخلاص مآثر و استیلای اشتیاق دل محبت پیرا بدرجه‌ایست
محبت لازم الحصر و ادراک کلای مواصلت والا فیهجت نه از آن قبیل است
بیان شمه آن بدستیاری حرف و صوت عبارات رنگین و سخن پیرای امداد اشتعالات
متین کیفیت پذیر احاطه درجات حصر و احصا تواند گردید و یا بکمیت تخیلات
و افهام و بنیان تصورات و اوهام را هیچکدام را در مقام محرمیت مدارج آن
بدرجه نهایت تواند سنجید لاجرم اینجانب بعد از تفهیم بر فهم تقریر سامی حوات
حقیقت نما عبارت از آن است واگذاشته بتنسیق خدمت بیدار صحیفه مشحون
العاطفت و نمیقه مملو الشفقت که در جواب نیاز نامه مخلص سراپا محبت
بمقتضای نوع و عنایت رقم پذیر خامه عطوفت شده بود در جای اراحت نسیم
انتظار نظر بر امید از عدم حصول ابتهاج شمول مفاوضات بهجت آیات حسرت
و حیرانی مرتبه کمال داشت و دل بر آن اضطراب از راه کثرت اضطرار هر روز
ماهی و هر ماه بمقدار سالی می‌پنداشت نمیقه ورود نشاط اعود و شکفته ترو تازه

افگنده نور سرور موفور و فروغ شادمانی نامحصور کامیاب جهان جهان روشنی و
عالم عالم خورسندی فرمود و چون از فحوای آن ترقیم بهجت شیم نوید حصول
جاوید خیریت و عافیت سامی بوضوح پیوسته بامن کاخ اخلاص موطن و خاطر محبت مظاهر را
طراوت تازه و نضارت بی‌اندازه بحصول انجامید و انتعاشش و اختلاطش آن
چون بیان حالت اشتیاق و آرزومندی افزون از اندازه گذارش و بیرون از حیطه
نگارش است پیشتر گذارش داده و آنچه از منظور بودن روابط اخلاص مخلص قدیم و مرحمت
فرمودن تمامی توجهات مستقیم مرقوم رافت رقم شده بود مخلص هم چند کلمه
مصفوف گردیده با آنکه محبت ممکن است بهمواری لطف و تمکین فراوان با برکات
فرشنده صفات تامی مستور است مهما یافته اکنون را اینست بحال خود بمرتبه
کمال رسیده اند لیکن بالفعل از انجاح صورت این سعی از روی عنایت نامه
گرامی صفابخش دیده هجران کشیده مردم چشم ما را در خلوت خانه شهود
جای آن یگانه آفاق مجموعه مکارم اخلاق خالیا دیده بزنگ دل در انتظار وقت مهیا شد

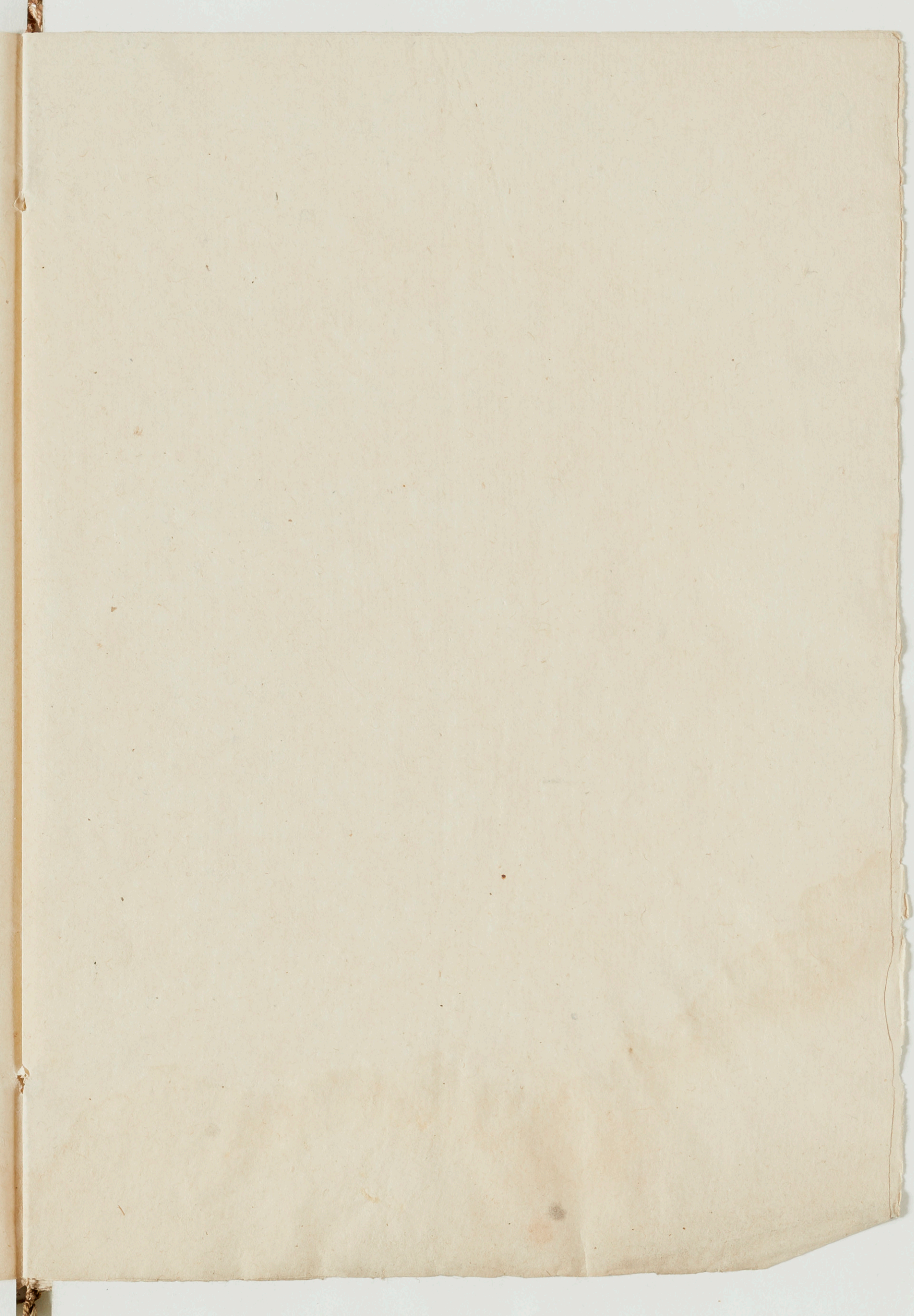
الفقیر شاه عطایی

آنقدر شادکامی دست داد اگر طومارها به تسطیر درآید هنوز حرفی مرقوم نشده خواهد بعد
بعالم السر و الخفیات ظاهر و هویداست سارعتی نمیکند و بذکر صفات جلیله سامی رطب اللسان
و عذب البیان نباشد و از حضرت واهب العطایا مسالت دریافت دولت دیدار
راحت آثار در عالم تمنا اهم مطالب متمنا میداند که در جهان نگارم و چشم بیدارم تویی
هر سو ببینم همه تو از دور بیدارم تویی زیاده حکم الاشتیاق چه تصدیعه دهد

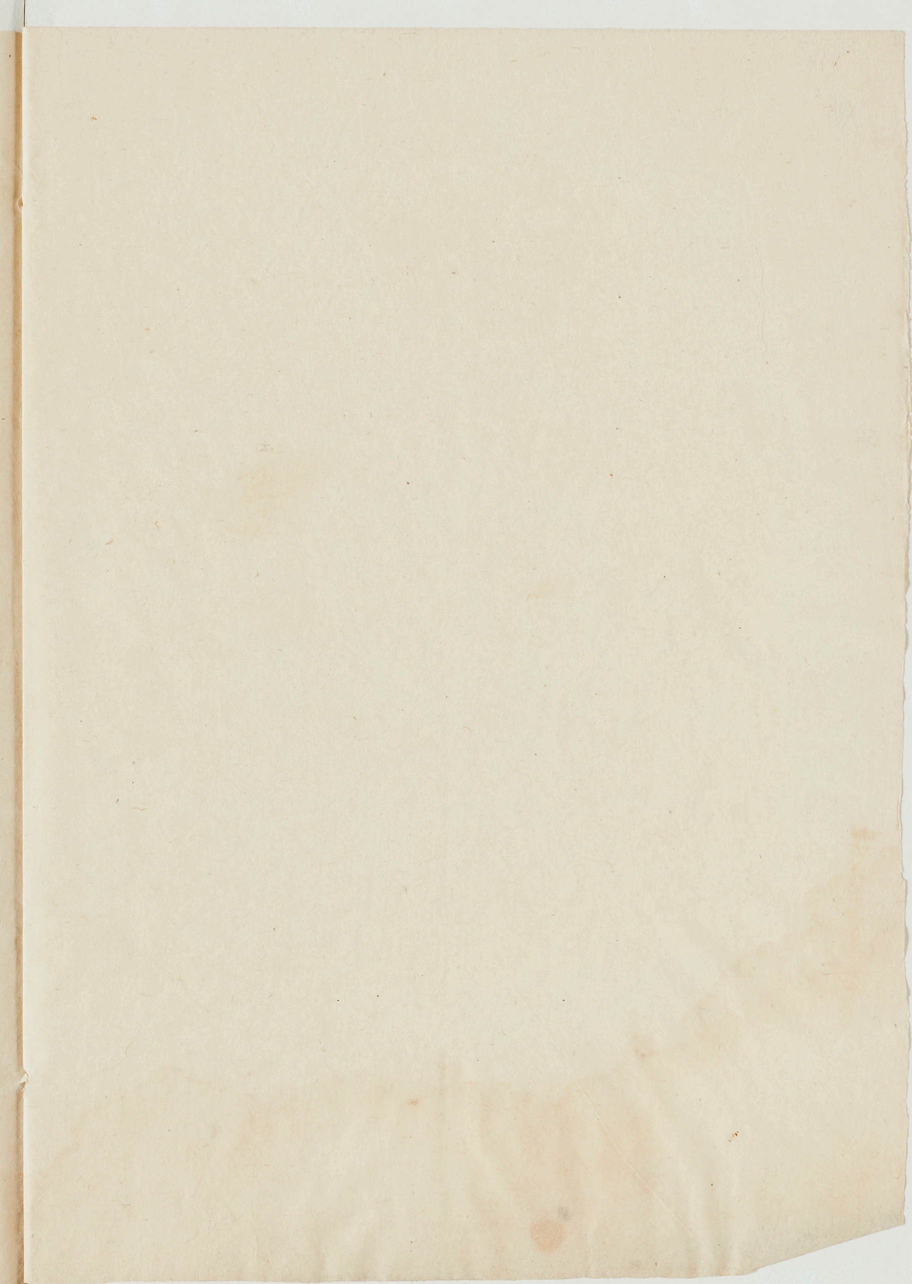
16

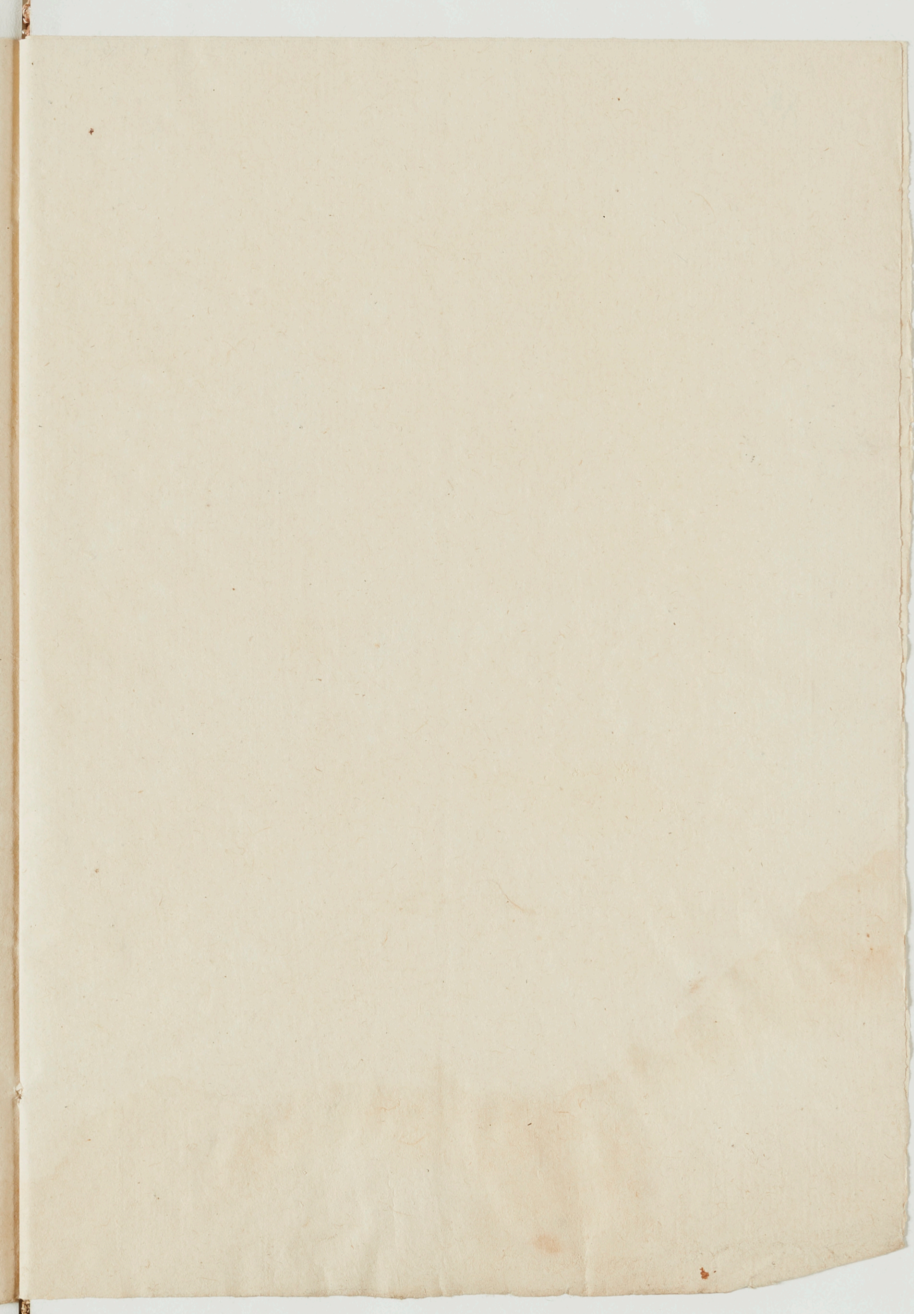


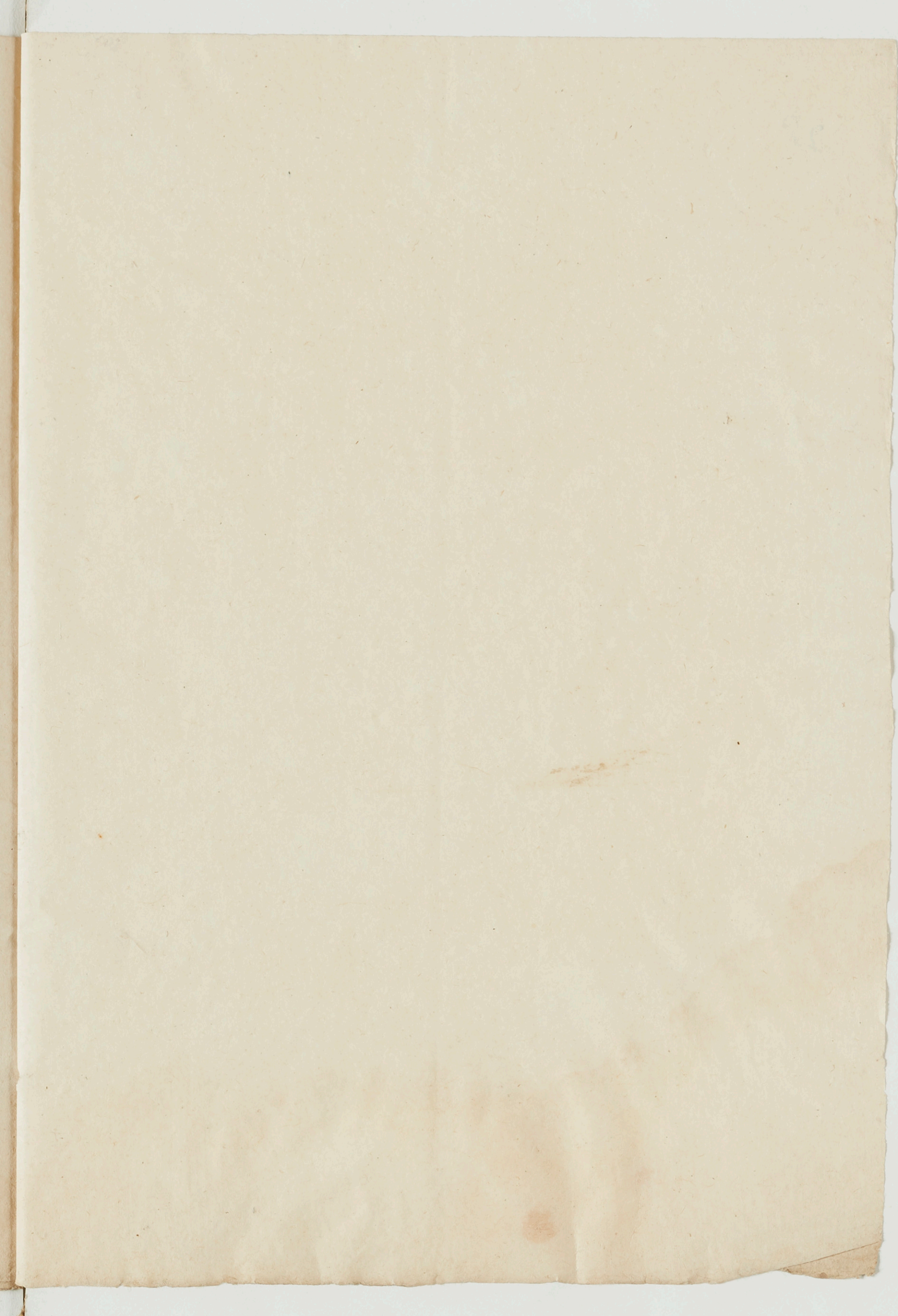
17

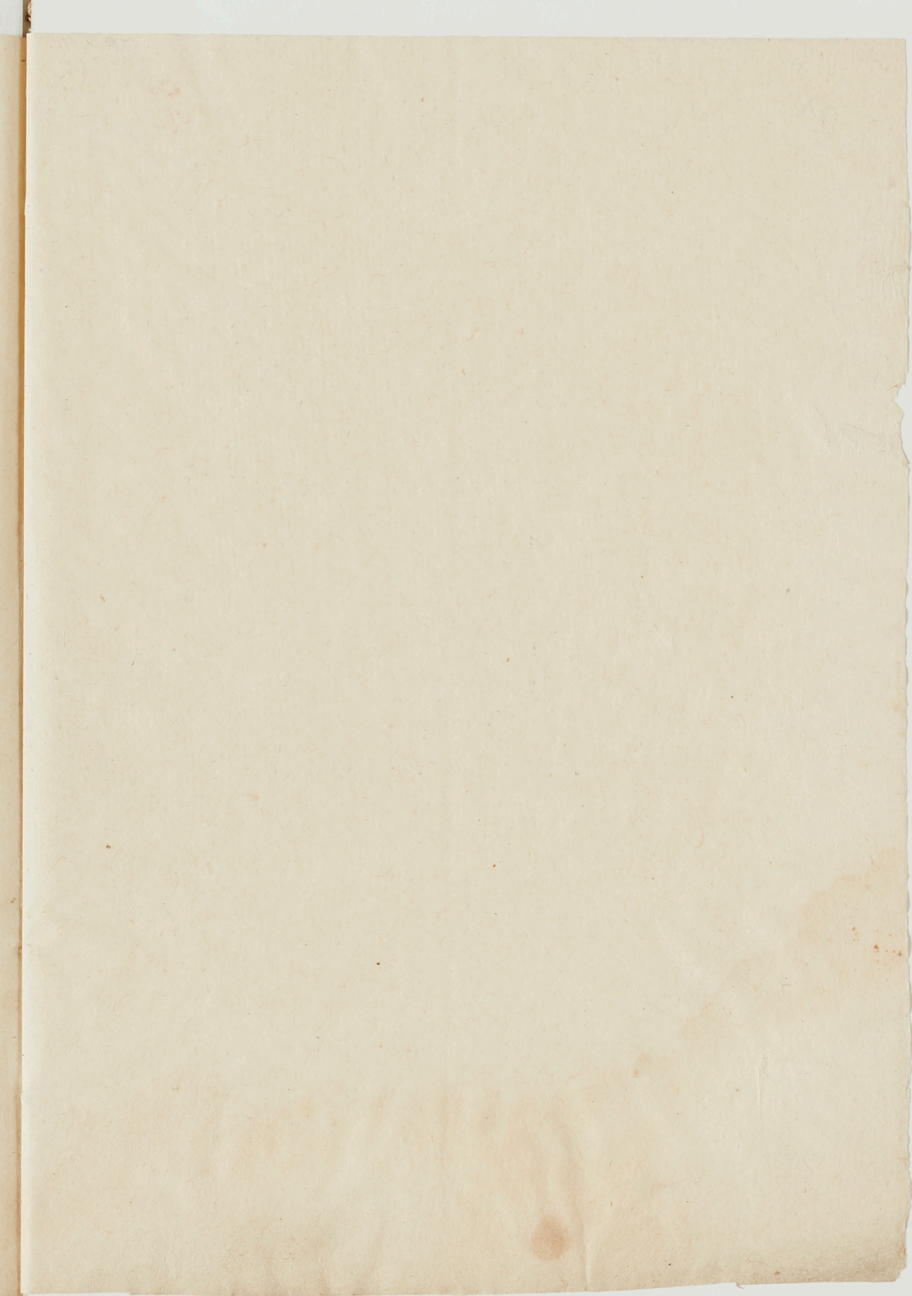


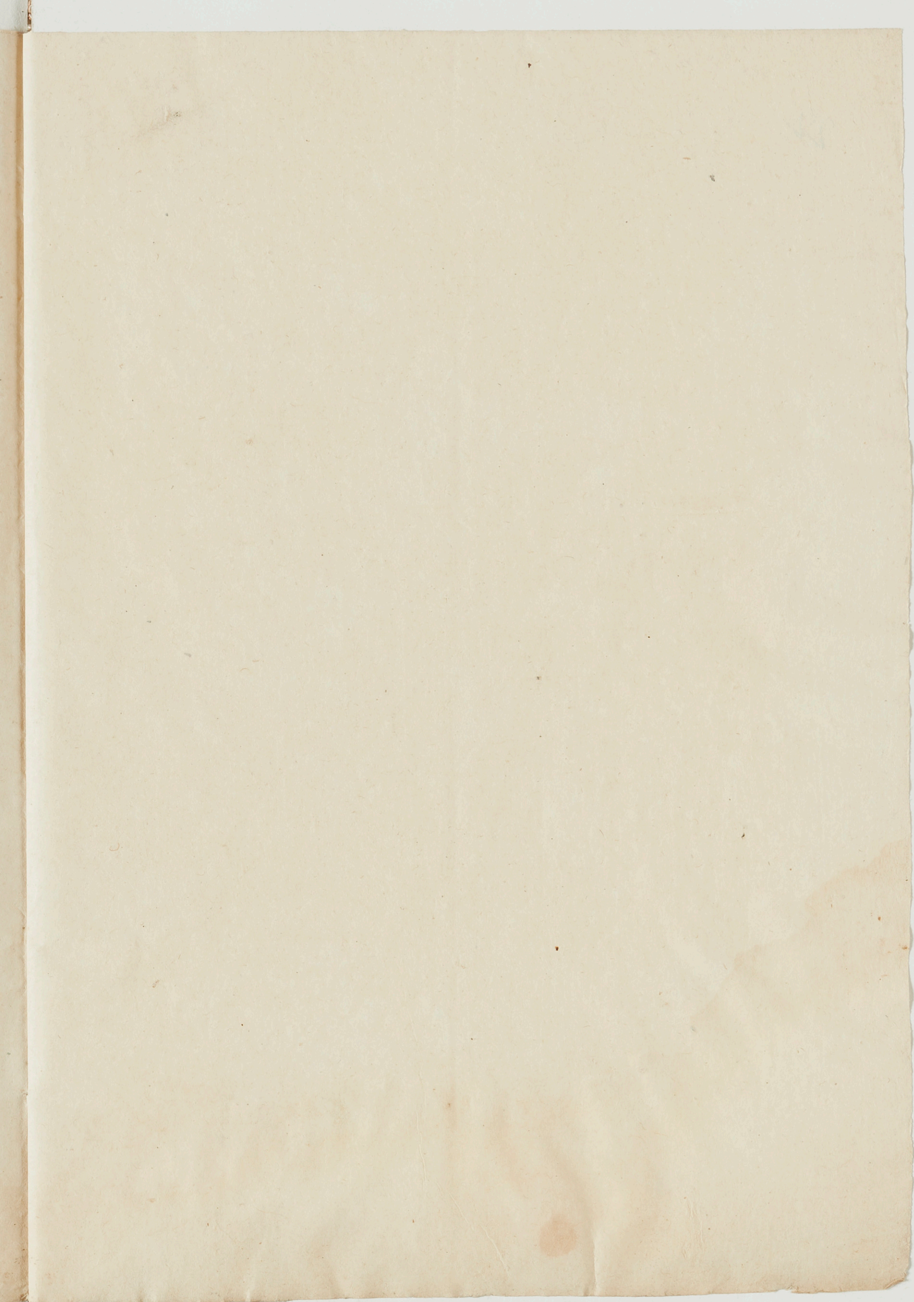
18



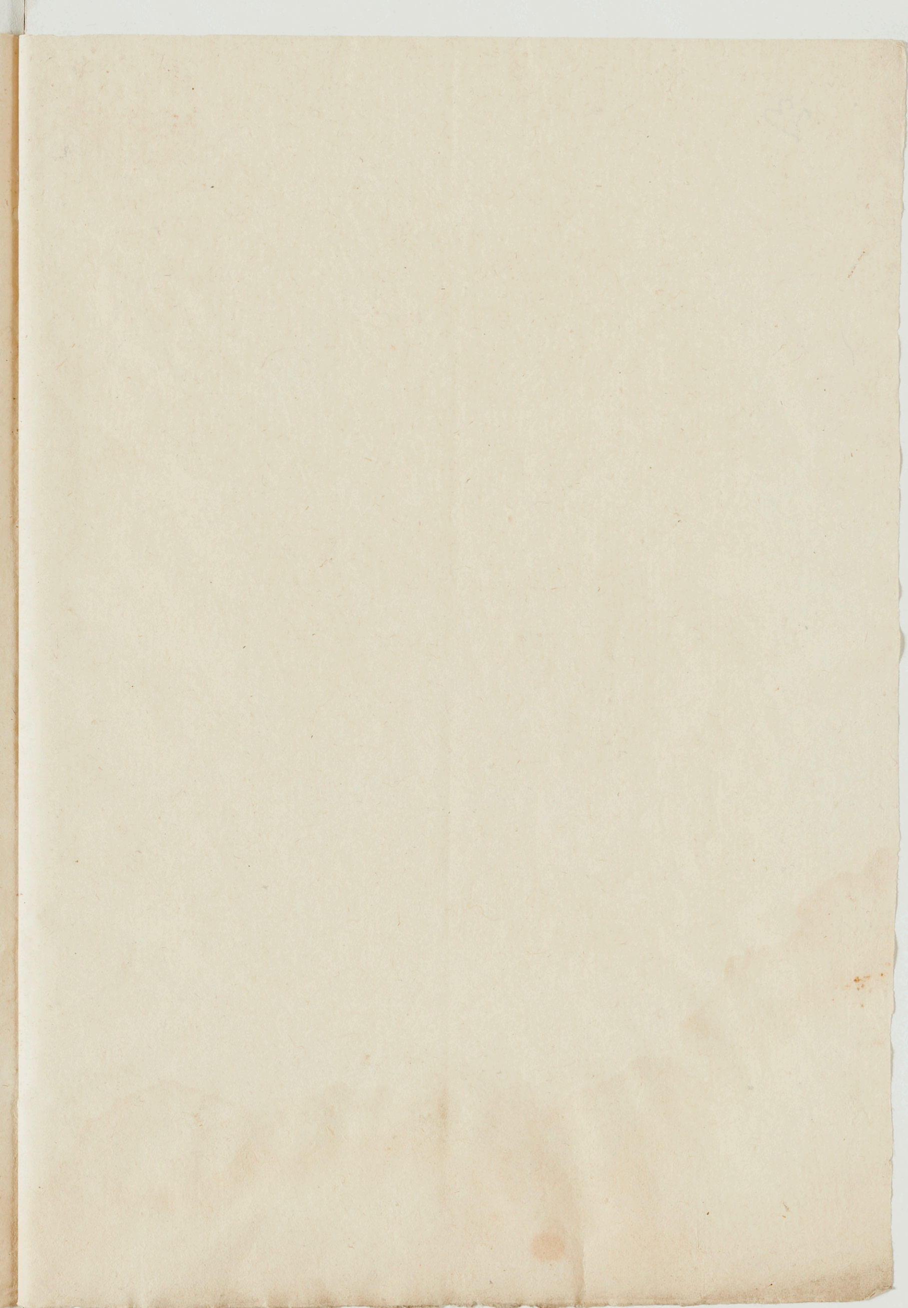




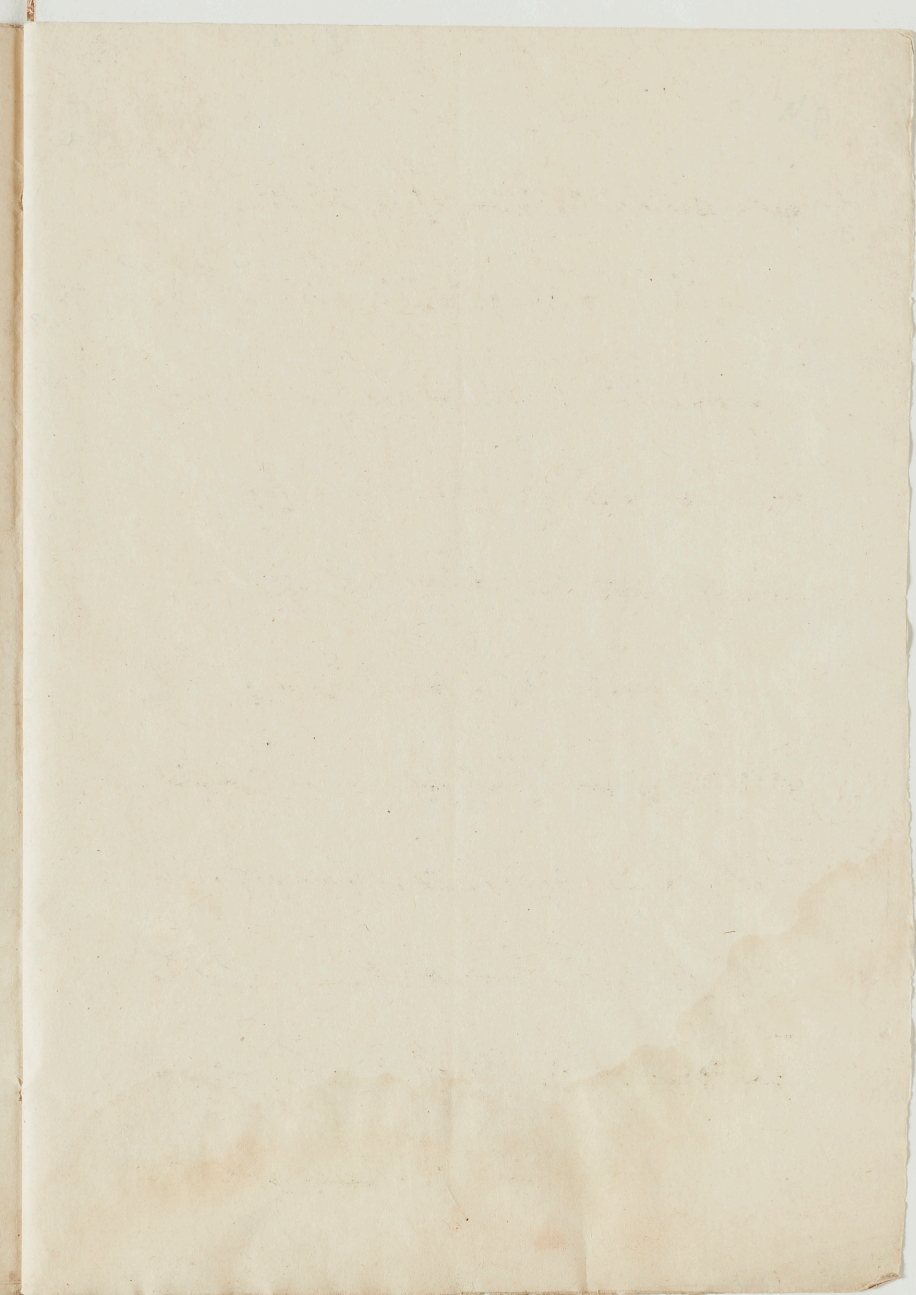




23



24



پروانه تفضل کاتبانه مشعر براینکه تا نزدهم شهر ذی قعده سنه در ضلع پلادی

قریب باعتبار اهوازیپور و سکان تا زیستکان شده نواب صاحبان نواب ناصر الملک بهادر و نواب

اکرام الدوله بهادر و نواب احترام الدوله بهادر از دیدن این تماشا بسیار محظوظ و خورسند

شدند و هفدهم الویه عالیه براه نزی نهضت داده پور نمهه بعد دو مقام انجا رجعت مرتبانیک خواهد

کرد و پروانجاتیکه ملفوف بهیرده بهر یک رسانیده جواب جرسول دارید و روده سعادت فر بهجه سرخاک را

اوج گزین عرش برین ساخت و احتفاظ و انبساط خواطر شریف نواب صاحبان خداوندان دام

افضالهم باجابت تقدیم ستایش و نیایش جناب مستطاب بنیان شد و اوسبحانه تعالی خراج همایون را

از سرور انجمنی همواره سرور و اعداء دولت را از سکان ایام دیوزبای حوادث منکوب و مخذول دارد

از فضل الهی امیدوارست که تیغ بجالت و اقبال حسب حصول سعادت قد بسوی محل یافته

طمانیت بخش باطن تحقیق نمودن شود پروانجات ملفوف بهر یک صاحبان رسانیده جواب طلبیده است

هر گاه خواهد رسید ترسیاه خواهد کرد زیاده حد ادبست

صدور عریضه حزین جواب استطلاعات شده بود که در موضع سونپانه بر یکصد آهو شکار زده چهارم

ذی قعده شنبه ببلاد مخیم خیام فرخ التیام گردیده از احتظاظ شکار الفلع سبب سویم نزول اجلال

رسانیده ایالت خواهد که نواب منصور الملک بهادر با جناب عالی متعالی بیگم صاحبه از بندر هوگلی مراجعت نموده

تشریف آرند سعادت کامله بخشید الحمد لله که قضا و قدر همین موافق و موافق اراده عالیست از این راه

مملکت آرا در تصویر آرایی که چهره برو آرگردیده و بیکفه صانع صنایع کاینات در ارایش و انتظام آن همواره

آب و رنگ افزای بخشیده است و می بخشید و تعالی و تقدس از مقدم خجسته نسیم نواب فرخنده القاب

و جناب عالی متعالی مد ظلال و افضالهما و قدوم میمنت لزوم مقدس و بعالی این فضا راحت افزا را

نمایش بهار بهشت برین ساز دبایسته داد است

صدور عریضه الخاص از اخلاص کرامات التیمن منور در مجلس اجوبه شده بود که بیست هیجدهم ذی قعده

شنبه بدو دیو جیپلی آهو شکار در آمده موجب فراوان انشراح و احتظاظ گردید و سبب سیوم

روز جمعه نهضت عالی بموضع گستهلیه میشود از انجا بسه کوچ تشریف فرما خواهد شد

مطالعه و ... فرمود

مطلع و مخبر فرموده الله تعالی پیوسته خاطر همایون را منشرح و محظوظ داشته حضرت در روبه خصال

اقبال بیزوال انگلستان اولیا شیر صولت دولت قاهره دارد چون امروز تاریخ بیست سیوم ست رایات

نصرت آیات رونق افزای موضع مزبور شده باشد از فضل الهی تا بیست ششم زینت افروز این

سواد و طمانینت پیرای راسخ الاعتقاد نیز خواهد شد

آیه کریمه منتظر جواب بنظر صدر عرض منتعر بر اینمعنی که نواب ناصر الملک بهادر بحضور

نوشته بودند رفیق خانه زاد دو دیگر عمله و فعله هرگز رجوع نمیشود بتقاضرت اینقسم بسیار پیچ واقع

شده حالا همه عمله بمرحوم بخشیگیری و شاکر و پیشه و لو بچاره در جزایر و بتصحیحه و تغییر مطابق دستور

پیشین بالانا رجوع باشد شرف نزول فرموده مشرف ساخت خداوند نعمت بر حق سلامت

خانه زاد بدر کسب افتخار اطاعت و انقیاد امر اشرف نواب صاحب معز الیه وسیله افتخار و ذریعه

احترام میداند امکان نیست که جمع مصاعدان توانند چنانچه از تاریخ انتهاض لوی فلک

فرسا چهار دفعه خبر از بکهری طلبیده بود اما یکدفعه هم وقت مجری میسر نیامد خود بدولت نیز کاه به

طلب نفر بعضی الیوم اگر اتفاق مجری نشود طلب هم نفرمایند بر طبق ارشاد مجایای مع عمله ها حاضر

بعمه جاری نوشتن اینده نخواهد داشت الحمد لله که از میامن افضال بیهمال جناب

عالمپناه اوقات راحت آیات نواب منصور الملک بهادر دام افضاله مصروف صواب و بناء اخلل

حسنات است و احوال غلام بتقدیرات الایام با سستی های خلوص عقیدت و اجلال گستر الی مجود حضرت مجیب الدعوات

در این روزها خراج معاملت السند راج نواب فرخنده القاب در هشتن دا اسور حربه در بار دولتمند از

هر چه بعرض دارد زیاده از آن مرغوب متلذذ است چنانچه امروز بیست و چهارم ربیع الثانی شنبه غلام مع سررشته داران

دیوانی و بخشیگری بحضور نواب مستطاب حاضر شده کاغذات برآورد نیم ماهه و دیگر طلب دستخط سررشتجات

یلیک ملاحظه کنانیده دو دفعه دفعه فهمانیده دلنشین ساخت از همه وجهی بسیار بعد دریافت حقیقت نیم ماهه

دو دو ماهه اسم باسم برادر در مذکور و تفصیل و تفریق و حسن قبح فرد فرد دستخطهای بیهمانت فرموده جواب

مقدسه معروضه قرین الوصول و بتقارن آن نسبت بعمل ارشاد کنند بالفعل برآورد نیم ماهه ذی الحجه مرقومه

بابت عمله پایه و توپخانه که تیار شده است دیوان در خزانه جاریست متعاقب بعد درست برآورد

ن کرد سینه

شاکر و بنده و ذخیره بحضور علیا معروض داشته بر وفق امر اشرف بعمل خواهد آورد

اجوبه عرایض مرسوله متضمن نوید انعقاد ارتفاع عافیت اشتراک انتهاض الویه عالیه در موضع کوپند پور

بتاریخ بیست دویم ربیع الثانی شده و از نجا بر ابواج دولت و اقبال بسمت مرشد آباد در بیست چهارم

شهر مذکور و رونق افروزی بحالا پور بیست و هفتم آن بخط صدور یافته معز و مفخر فرمود مستبشر ساختند بیست و ذات

ملکی ملکات بمراحمت فیض و فرخندگی الویه انشراح و نجاح ببر روی حال و کار معتقد تمندان را الحمد لله الغفار

گشود و کام بخش کام جویان از میامن مقدوم میمنت اقدم زینت و ضیای دولتخانه سپهر نشانه و اطمینان

و انشراح دل عقیدت سگال نخست خانه زاد مع سر رشته داران دیوانیه و نحنگیری بحضور منصور کلکته بهادر

دام اقباله حاضر و توجه اجرای امور سرکار بمواظبت دارد و مداومت السند عالی انعقاد علم دولت عالیه از حضر

شغل مشغول با حالت خیریت حال و مال می نگارد

چون بحر عرایض بهار داد بفضل ما بین منور جواب الانوار گشته بعد از روز پنجم و هفدهم شهر ربیع الثانی

شده سرادقات عظمت و اجلال زینت پیرای دار الجهان شد خانه زاد خزانه محموله را جادام سنگینه

بعنوان نقد و قبوض رسیده است فهمیده گرفته داخل مع جواب اقدس ملفوف بهم داده شد و میر و نقد سوال الله

فرستاده‌ام بدین ماه کیفیت را الحمد لله بشکر تفضلات عظمت در همه جا و هر منزل مقرون و مقارن نور الکین

رحمت بالعشی الاشراق از جناب رب العالمین هست بحمد لله تفضلات عظمت در همه جا و هر منزل مقرون و

مقارن بوده در این جا ایام باحث [illegible] موافقت از حضور قرین حال فیض فعفر خیدیبا اشعه در رسوله

سرکار الحمد لله نسبت به پنجهزار یکروپیه بجمله آن چهار هزار روپیه در چهار بدره و ده هزار و بیست و پنج روپیه

هندویات مهاجنان است چنانچه داخل خزانه نگارشته ماتبقی قبوضات سوار و پیاله شعبه بهیره پوره

و کیان نا سپرده بدفاتر جاری میکنند بعد برگهائی دفعات نقد و اجرای قبوض داخل خواهد یافت

و جواب اقدس ملفوف بر وله عالیه رسیده بود بتبلیغ در آمد

صدر مرحوم سوله خرمن دستخط الوز از این مضمون آنچه در قعده قلعه همکار مخیم خیام شهر اسلم

شده بتقریب زینت افروز شده ایام بلیغه سلام تا حصول شرف ملازمت بعرض خیر خیریت

حال مفخر نباشد ضیاء دیده منتظر و جمعیت دل شورش و ساطر بخشند تقدس تعالی در اسرع ایام از

از نوع یمن ... بو

تشریف میمنت ترديف بندگان فلک استان رخت این سرزمین را رونق ریاض خلد برین سازد و ظاهر
و باطن سخندانان این دولت اعلی را بتحصیل طاعت و اکتساب سعادات حضور راحت قرین و طمانینت آگین
نماید امیدوار است تا محض اخلاص این ماسول بوده پروانجات مشعر نوید فرحت رواج خیریت اشتمال سرمایه
اندوز افتخار و ابتهاج میبوده باشند

پروانه کرامت خلاصه حزین الصدر جرح از صدور پروانه تاکید به رای رایان برار رسانیدن
زر اقساط محال روانه کردن محمد قاسم و محمد محمود متصرفان را بلتک فیروزی سرمایه اکبر نجیب
از اصدار پروانه موکد امروز که چهارم شهر صفر است مبلغ لکه روپیه از خانه بوصول رسیده مجمله را در ربیع الثانی
بابت محمد عمر آبادی بموجب برآورد ماه آکسن و کاتک بعده دیانت در باقیات [illegible] دیگران ناهم
بقدر مناسب تقسیم که بعد از کلکل شمار البهار برخواست نیم ماه ذی حجه سنه ۳ و رسیدن ماه آگهن
بعذر دو لک در میان دارند خانه زاد از حضور نواب شهامت جنگ بهادر دام افضاله تاکید که آینده جواب تنقیح
هم یک سرخط خود برداشت و متصرفات را از وصول یکدفعه زر قسط بعذر روانه خواهد ساخت در اینصورت باید سطر باقی

زد ماه پوس تاکید حضور برادر ایان ضرورست بتفضل داد بی نیاز و سپاس

اقبال جاوید طراز اتحاف غلام محبوب انباز باسته است عم محمد و کد از و النقاد دولت

خلایق نواز قرین فرحت و ابتهاج است و خفیف تفحه رایات نصرت آیات بسمت بهوکلی

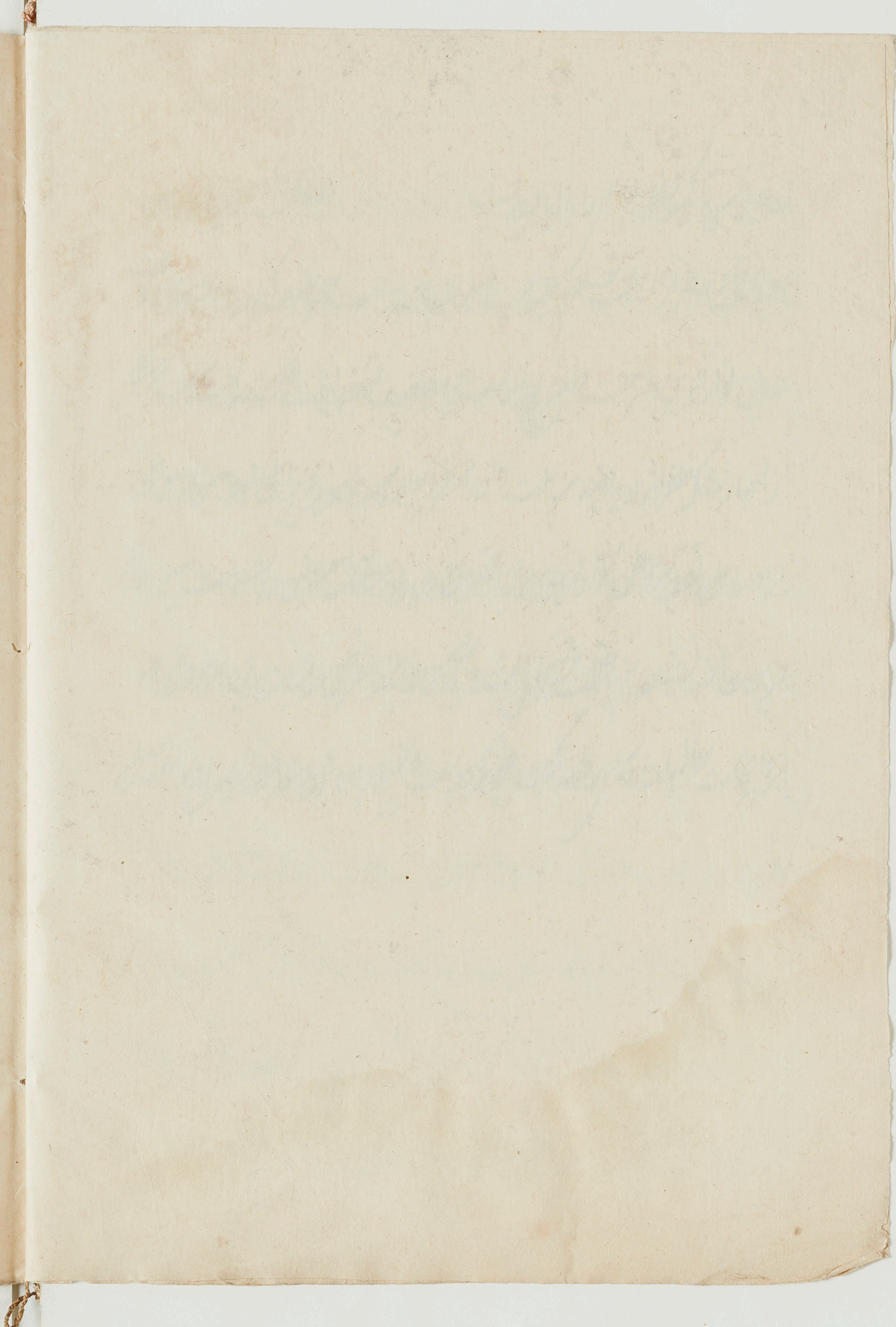
از اخبار لشکر ظفر اثر دریافته سالت دار ارخر و علا بهمه جا هویدا و موافق لوح معین و موافق

اراده باطن تعهد بیرون وطن نمود سابق برین حقایق روئداد بعفظ عرض داشته است همین خاطر

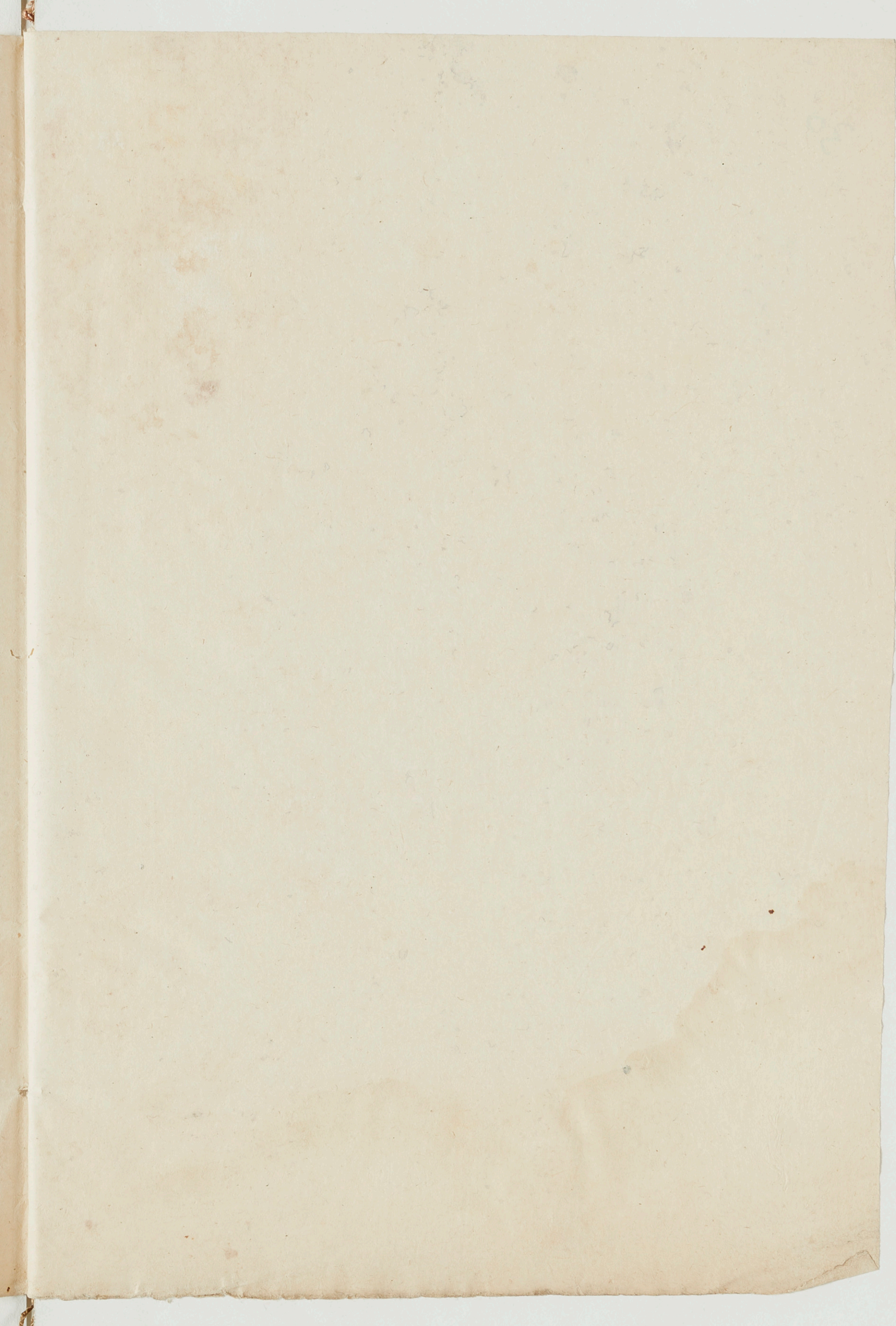
وزین حاشیه نشینان بزم عظمت و جلال شده باشد حال الحجه بعرض رساند برین نمط دادرا

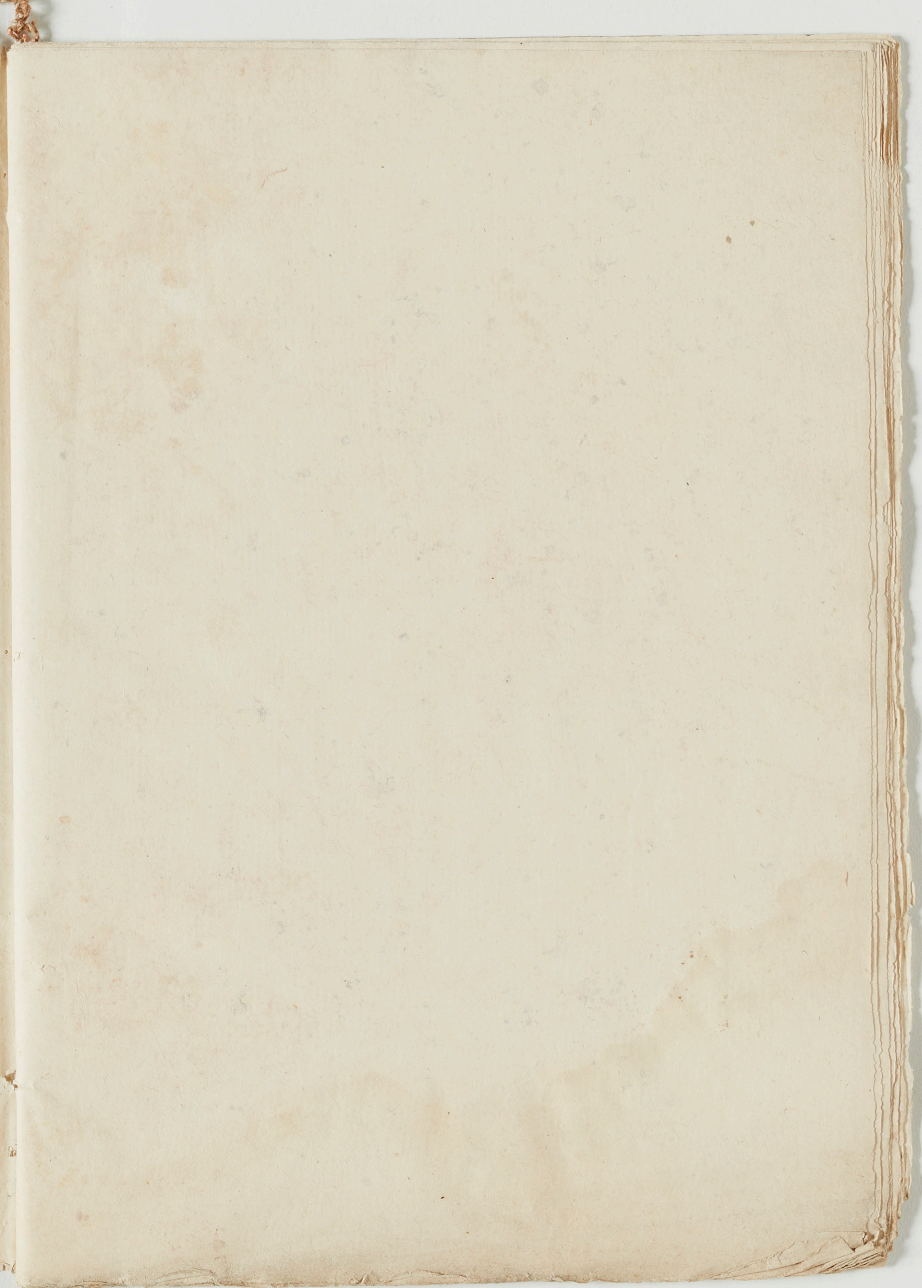
بروانجات عالیات برای روانه کردن محمد دوست و شیخ دین محمد و محمد عبد الرسول و تهیل

29

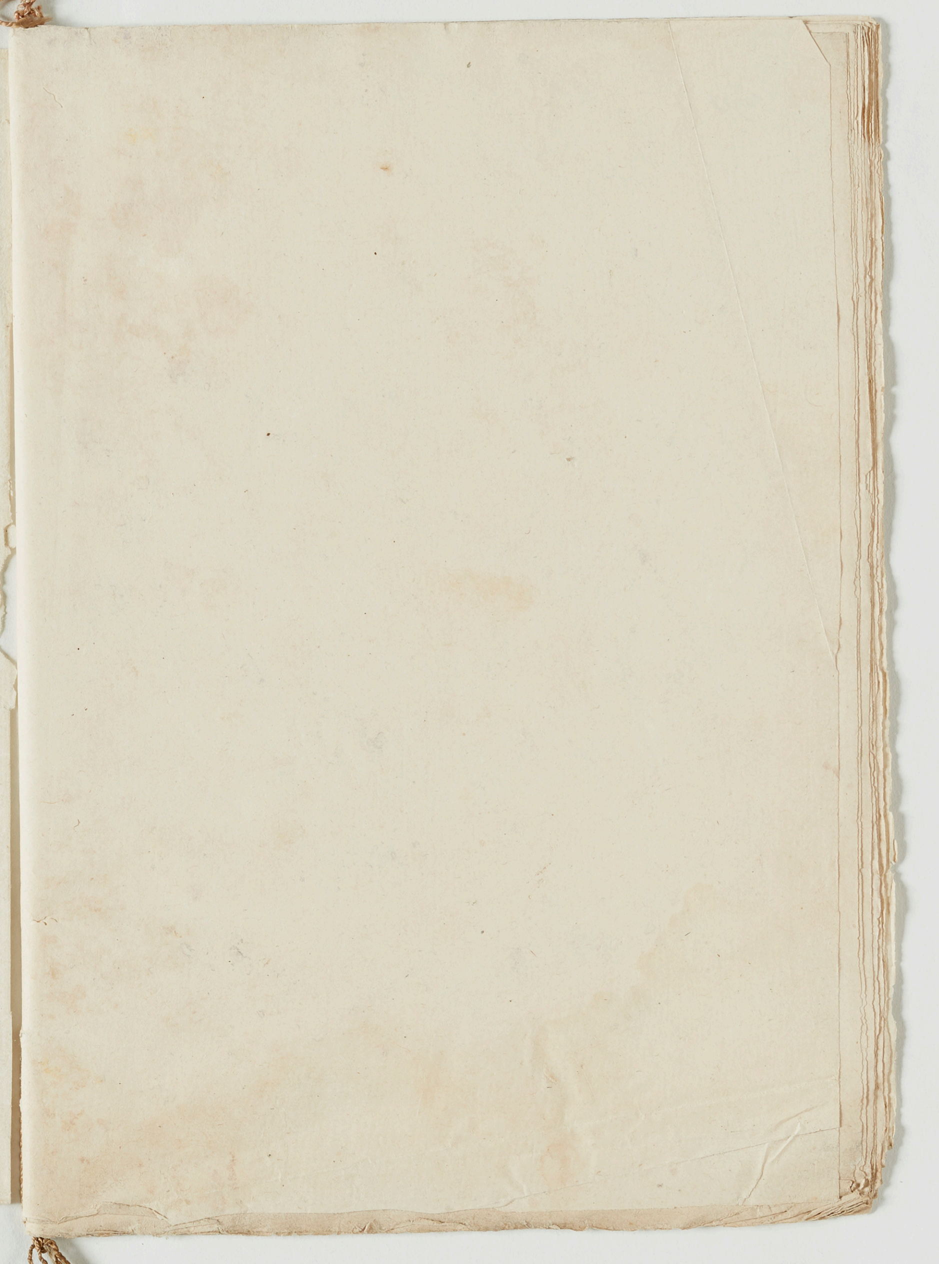


30





32



a augustin santi Lomaca

33



المرء حريص لما منع

ترک لذات همه کرده ام

الا از جام صافی و روی خوب

عرفی شیرازی

مرغ طبع اندر هوای معصیت بال بگشوده

عفو تو شاهین رحمت را بران انداخته

قناب

الاشياء تنكشف باضدادها

ملا جامی

صوفی صافی نشود تا در نکشد جامی

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی

گر بگذرم بخاطر پاکت غریب نیست

خاشاک نیز بر دل دریا گذر کند

المرءُ حريصٌ لما مُنِعَ

ترك لذات همه کرده ام

الا ز جام صافي وروي خوب

عرفي شيرازي

مرغ طبع اندر هواي معصيت بکشوده بال

عفو تو شاهين رحمترا بران انداخته

فتأب

الاشياءُ تنكشفُ باضدادها

ملا جامي

صوفي صافي نشود تا در نکشد جامي

بسيار سفر بايد تا پخته شود خامي

کر بکذرم بخاطر پاکت غريب نيست

خاشاك نيز بر دل دريا كذر كند

